

شعراى افغانستان

در عهد سلجوقیان

نگارش : سرورخان گویا

ازرق هروی :- بعضی از تذکره نویسان اسم او را ابوبکر زین الدین و برخی شرف الزمان ابوالمحاسن زین الدین ابوبکر جعفر ابن اسمعیل نوشته اند ، در اسم پدر او که اسمعیل وراق الهروی است اختلافی نبوده ، او را معاصر فردوسی میداندند . فردوسی روزیکه از غزنین فرار نمود و چون بهرات وارد شد بخانه او نزول کرد و مدت شش ماه در منزل او متواری بود ، ، ازرقی که پسر اوست از شعراى معروف و با اقتدار زبان فارسى است خصوصاً در تشبیهات بدیع و اوصاف طبیعت در بین شعرا مقام خاصى دارد . دوزگار شاعری و ایام زندگانی خود را در شهر هرات بدر بار طغانشاه ابن الپ ارسلان سلجوقی حکمران خراسان بسر برده و در قصایدی که بمدح او ساخته اسم ، لقب ، نسب و متر حکومت او که شهر هرات باشد صریحاً بیان کرده است . و ظاهر آ کتاب الفیه و شلفیه را که اکنون غیر از نام دیگر اثری از آنها باقی نیست بنام همین طغانشاه سلجوقی پرداخته است . دیگر از کتاب های منظوم او کتاب سند باد یاسند باد نامه است که مانند حکایات الف لیله و لیله بوده و ظاهر آ از هندوستان بایران آورده بزبان پهلوی ترجمه کرده بودند و باز در سال ۳۹۶ در زمان نوح بن منصور پادشاه سامانی خواجه عمید ابوالفوارس قناوزی بفرمان آن پادشاه کتاب سند باد نامه را

از زبان پهلوی بزبان فارسی در آورده و تا قرن ششم گویا این کتاب در دست بوده زیرا بزرگترین شاعر آن زمان که ازرقی هروی باشد کتاب مذکور را با قدرت تمامی برشته نظم کشیده است . دیوان اشعار او که شامل ۳ هزار بیت است اکنون در دست است شعرای معاصر او عبد الله قرشی ، شجاع نسوی ، حقیقی نسیمی است وفات او را صاحب مجمع الفصحا در سنه ۵۲۶ و تقی الدین کاشی در سنه ۵۲۷ و علامه قزوینی در حواشی چهارم مقاله سنه وفات او را علی التحقیق قبل از سنه ۴۶۵ میدانند .

نمونه سخن : —

مشالی کرده بد حیدر بخیر	بدر بند بستان آنچه او کرد
همی احوال شد اندر بطن مادر	زبانگ کوس غران چشم کودک
چو دراج از پس خسها کبوتر	ز بیم جان همی تن کرد پنهان
دراو کشتی سوارو کشته لنگر	زمین دریای موج افکن شد از خون
بخون اندر چو مرد آشناور	اجل بازو زنان هر سو همی شد
به تیرو نیزه از دیوار و از در	جهانی دیده بر خسرو نهاده
ملك را یافت در میدان برابر	ز شه برجی قضا را چرخ داری
ز خون خفتان رومی بر تنش تر	ز خون شمیر هندی در کفش لعل
کز آتش بیند او پاداش و کیفر	چو آتش چرخ را پر کرد و بشتافت
خدنگی راست رو بر گستوان در	بزد بر باره بر گستوان دار
که از تیزی نیا لودش بخون پر	آز آن جانب بد انسان تیر بگذشت

•
••

بار دیگر بر ستاک کلبن بی برگ و بار افسر زرین بر آرد ابر مروارید بار

گاه مینا زینت آرد و رنگار بوستان
دست سوسن نقره پا کیزه آرد دستبند
درع قطران حلقه از دریا پرورش آسمان
خر من مرجان و مینا هر کجا چشم افگنی
گر بر ابراهیم ریحان کشت آتش طرفه نیست
بوستان از چشم ابرو دست باد اندر چمن
از نسیم باد دارد غنچه پر عنبر دهن

وز سرشک ابر دارد لاله پر لولو کنار

انوری خاورانی : صاحب تاریخ گزیده و لباب اسم او را اوحدالدین محمد ابن محمد و صاحب مجمع الفصحا نام او را علی و نام پدرش اسحاق نوشته است در اوایل حال بمناسبت مولد خود که خاوران بوده خاوری تخلص میکرد و بعد از آن بقول دولت شاه بمصاحبت استاد خویش عماره نام و بقول به تکلیف بعضی از بزرگان تخلص خود را انوری قرار داده است چنانچه ازین بیت او نیز استنباط می شود: دادند مهتران لقبم انوری ولیک چرخم همی چه خواند خاقان روزگار - در مولد انوری که قصبه ایورد (۱) باشد نیز اختلافی نیست ، منتها ابن احمد رازی در تذکره هفت اقلیم مولد او را قریه بدنه که از مضافات مهنه و ایورد است دانسته و دولت شاه سمرقندی فقره ذیل را که مؤید مدعای فوق است در باره مولد او نگاشته است ، اصل او از ولایت ایورد است در دهی که آن را بدنه گویند بجنب مهنه و آن صحرا را دشت خاوران میگویند و او در اول حال خاوری تخلص میکرد .

انوری از معتبرین قصیده سرایان قرن شش هجری بشمار رفته و بعضی او را بر ظهیر فاریابی در قصیده سرانی ترجیح داده اند ، آری انوری در قصاید طمطراقی داشته و در جنب فضیلت خویش هیچ شاعری را بنظر نیآورده است ولی افکار قدما مانند عنصری و غیره از اشعارش نمایان است . بتخصیص به طریق ابوالفرج رونی اقتفا نموده و قصاید متعددی در استقبال او سروده است مضامین دقیق و مشکل را با قدرت رسائی در کسوت

(۱) ایورد یکی از شهرهای خراسان بوده بین نسا و سرخس معجم البلدان جلد اول صفحه ۱۰۲ .

نظم در آورده تا زبان شعری او بصورت محاوره روزانه و عمومی نزدیک شده است غزلیات انوری در عهد او از فصیح ترین غزلیات زبان فارسی بشمار میرفته بدین معنی که اولین مرحله رقت شعر و لطافت غزل را پدید آورده قطعات شعری او نیز از بلیغ ترین قطعاتی است که تا حال در زبان فارسی سروده شده ، انوری علاوه بر قدرت شاعری که او را مسلم بوده و نفیس ترین یادگاری از خود درین راه باقی گذاشته از علوم ریاضی و فلسفه و موسیقی نیز حصه مستوفائی داشته روح فلسفه و ریاضی کاملاً از اشعار او آشکار است ، در فلسفه به شیخ الرئیس ابن سینای بلخی اعتقادی تمام داشته در اشعار خویش او را بدرجات بلندی می ستاید ، بقول دولتشاه رسائل متعددی در نجوم از تالیفات اوست و در حادثه قران کواکب در سنه ۵۲۲ نیز حکمی نموده که اتفاقاً آن حکم بخطاً منجر شده و اسباب بدبختی او را تماماً فراهم نمود . حادثه قران کواکب و حکم انوری را دران قضیه و باز ابتلاآت و مصائب که بعد از آن حادثه برای او رخ نمود تماماً ارباب تذکره و مؤرخین ضبط کرده اند و درین جا تذکار آن موجب اطناب کلام است .

سلاطین معاصر : (۱) عزالدین سنجر (۱) ابن ملکشاه سلجوقی ۵۱۱ - ۵۲۹ هـ که روزگار بافتخاری در دربار این سلطان بسر برده و مهم ترین روزگار شاعری و بخش سخنوری خود را وقف نام او کرده است .

(۲) علاؤالدین ملک الجبال از سلاطین غرریه فیروز کوه ۵۴۵ - ۵۵۶ هـ

(۳) آرز ابن محمد . مؤسس سلطنت خوارزم شاه ۵۲۱ - ۵۵۱ هـ

(۱) دولتشاه سمرقندی واسطه تقریبش ز ابهرمار سلطان سنجر چنین مینویسد : انوری در مدرسه مقصوریه طوس به تحصیل علوم مشغول میبود فلاکت و افلاسی عاقد حال او شد و بخرج روز سه فرو ماند و این اوانی بوده که او کب سنجری بنواحی رادکان نزول فرمود . انوری بدر مدرسه نشسته بود دید مردی محترم با ساز و تاجل نامی میگردد بر سید ابن کیت گفتند شاعر است ، انوری گفت سبحان الله بایه علم بدین بلندی و من به چنین فلاکت و پستی و او اینچنین باعز و جلال ازین بعد بشاعری که دون مهرا تبس است مشغول گردم آتش در مدح سنجر ابن قصیده را اکتا و انشاد کرد .

گر دل و دست بجزوگان باشد دل و دست خدا بگان باشد

بقیه اش بحاشیه صفحه ۵۶

شعراي معا صر : سناقي غزنوي ، سوزني سمرقندي ، اديب صابر رشيد و طواط ، فتوحی مروزی محمود ابن علي سمانی ، عمیق بخارائی وغيره بوده است .
وفات : دولت شاه سمرقندي وفات او را در سنه ۵۴۷ در بلخ و مقبره او را در جوار مزار احمد خضرويه مینویسد و صاحب مجمع الفصحا وفات او را در سنه ۵۷۵ نوشته و امین احمد رازی وفاتش را در سنه ۵۸۳ دانسته است .
دیوان انوری تا حال چندین بار بطبع رسیده و اخیراً پرو فیسروان تن کوسکی شرح حال انوری و ترجمه قصائد و سایر ابیات او را با خصوصیات این شاعر در سنت ستر برگ نگاشته و بطبع رسانیده است .

بقیه حاشیه صفحه ۵۵

علی الصباح قصد دربار سلطان کرد و قصیده را گذرانید . سلطان بغایت سخن شناس بود از طرز کلامش دانست که دانشمندانه و متین است بغایت مستحسن داشت و از او پرسید که ذوق ملازمت داری یا بجهت طبع آمدی ؟ انوری زمین خدمت بوسید و گفت : - شرف تقرب باستان ساطانی را سر مایه افتخار خود میدانم ، سلطان به مشاعره و خلعت وادارش فرمود و روز بروز بر تقرب او بحضور خود بیفزود ولی خوند میرها وی مؤلف حبیب السیر تقرب او را بدربار سنجر چنین مرقوم کرده است . مشهور است که قوه حافظه معزی بمرتبه بود که قصیده را که یکبار می شنود یاد میگرفت و پسری داشت که هر شعری دوبار اتمام مینمود از بر میکرد غلامش چون - ه کرت می شنید حفظ مینمود ، بنابراین هر شاعری که نزد سلطان سنجر قصیده میگذاشت و رانید چون اشعار را تمام میخواند اگر مطبوع می بود معزی میگفت این قصیده را من گفته ام و یاد دارم و از مطلع تا مقطع میخواند آنگاه بر زبان میراند که پسر من نیز یاد دارد و او را نیز اشاره میکرد ناقصیده را میخواند آنگاه بر زبان میراند که غلام من نیز این ابیات را از بر دارد و غلام را نیز میگفت تا اشعار را میخواند ، بنابراین شعرای زمان در بحر حیرت افتاده نمیدانستند که بچه طریقه شعری بسطان سنجر عرض کنند که او را باور آید که آن نظم نتیجه طبع معزی نیست و انوری همت بر حل این عقد گماشته و تدبیر صائب کرده جامه های کهنه در بر افکنده و سر پنبچی غریب بر سر بسته بصورت مجانبیل نزد معزی رفت و گفت : مراد شاعرم و در مدح سلطان سنجر بیتی چند گفته ام توقع آنکه شعر مرا گذرانیده جهت من صله گران مند بستانید معزی گفت آنچه گفته بخوان انوری بر زبان آورد ، زهی شاه و زهی شاه و زهی شاه - زهی میر و زهی میر و زهی میر ، معزی گفت اگر مصرع اخیر را چنان خوانی که زهی ماه و زهی ماه و زهی ماه ؛ تا این بیت مطلع شود بهتر است ، انوری گفت ظاهراً تو این را ندانستی که شاه را میری ضرورت است بقیه اش بجا شیه صفحه ۵۷

نونه سخن : —

صبا بسبزه يياراست دار دنيا را
 نسيم باد در اعجاز زنده كردن خاك
 مذكران طيورند بر منابر شاخ
 چمن مگر سر طان شد كه شاخ نترنش
 بكجاست بجنون تا عرض داده در يابد
 صبا تعرض زلف بنفشه كرد شيبى
 حد يث عارض گل در گرفت ولاله شنيد
 چو ديد ناميه كاين يك دوتن ز لشكراو
 زبان سوسن آزاد و چشم نر كس را
 نمونه گشت زمين مرغزار عقبي را
 ببرد آب همه معجزات عيسى را
 ز نيمشب مترصد نشسته اولى را
 طلوع داد يك شب هزار شعري را
 نگار خانه حسن و جمال ليلي را
 بنفشه سر چو در آورد اين تنى را
 بنفس ناميه برداشت اين دو معنى را
 متابعت بنكردند عقل و تقوى را
 خواص نطق و نظر داد بهر انبى را



ما در گيتى نزاده زير چرخ چنبرى شاه چون سلطان غياث الدين گدا چون انورى
 ختم شد بر تو سخاوت بر من مسكين سخن چون شجاعت بر على بر مصطفي پيغمبرى

بقية حاشية صفحه ۵۶

وامثال ابن سخنان هزل آميز گفته معزى انورى را مسخره تصور کرده گفت فردا صباح بدر گاه
 ياد شاه حاضر شو تا من حاضرا ترا سلطان عرض نموده رخصت ملازمت حاصل کنم روز ديگر انورى
 جامه هاى نفيس پوشيده و دستار موفرى بر سر بسته در وقتيکه معزى در پيش سلطان بود بدر گاه
 ياد شاه رفت و همان لحظه كسى بيرون آمده او را طلبيد زيرا كه معزى عرض کرده بود كه مسخره
 كاو حدالدين نام دارد و ابيات غريب ميگويد بر آستان سلطنت آشيان حاضر است و چون انورى به
 مجلس عالي رفت معزى ديد كه لباس و هيئت او تغيير يافته دانست آنچه در روز ظاهر کرده بود فريب
 و تزوير بوده ، اما تدبيرى نتوانست كرد و گفت قصيده كه در مدح سلطان گفته بخوان
 بقية اش بجا حاشية صفحه ۵۷

عیاضی سرخسی : اسم او عبدالرحمن و در مجمع الفصحا اشتباهاً عبد الرحیم نوشته شده است عیاضی از شعرای اوایل و اواسط قرن پنجم هجری بوده ادوار زندگانی خویش را در دربار الپ ارسلان و طغرل و ملکشاه سلجوقی بسر برده است خصوصاً در دربار ملکشاه اعتباری تمامی داشته و اشعار قلبی هم که ازین شاعر باقیست تماماً وقف نام و نشان او بوده است شعرای معاصر او بقول صاحب مجمع معزی و نظامی عروضی سمرقندیست تاریخ وفات او بطور صریح معلوم نیست ولی تا هنگام جلوس ملکشاه سلجوقی که ۶۵۰ هـ باشد حتماً در قید حیات بوده است زیرا قصائدی در مدح ملکشاه سلجوقی سروده و اسم ممدوح خود را صراحتاً نشان داده است .

بقیه حاشیه صفحه ۵۷

انوری این دوبیت را خواند . گر دل و دست بجزوگان باشد ، دل و دست خدا یگان باشد ، شاه سنجر که کمترین خدمش ، در جهان پادشاه نشان باشد آنگاه رو بجناب معزی کرده گفت اگر این قصیده را شما نظم فرموده اید باقی ابیاتی که خواهد و الاعتراف نماید که نتیجه فکر بکر من است نامن باقی اشعار را عرض کنم معزی خجل شده سلطان دانست که معزی با سائر شاعران چه معامله میکرد و انوری آن قصیده را تمام خوانده پرتو التفات سلطان بر صفعات احوالش نافت و در ملک فضلا و ندمای مجلس اشرف اعلی انتظام یافت .

صاحب تاریخ گزیده می نویسد که حکیم انوری در آخر ایام حیات نائب گشته و از ملازمت درگاه سنجر اعتراض نمود و چون سلطان او را طلبید این قطعه را فرستاد :

کلبه ککاندرو بر روز و شب	جای آرام و خورد و خواب من است
حالتی دارم اندران که آزان	میرای دروغین رشک و تاب من است
آن سپهرم درو که گوئی سپهر	ذره نور آفتاب من است
وان جهانم درو که بحر محیط	والله لعمرة سراب من است
هر چه در مجلس ملوک بود	همه در کلبه خراب من است
رحل اجزا و نان خشک برو	کرد خوان من و کباب من است
شیشه صبر من که با دا پر	پیش من شیشه شراب من است
قلم کوتاه و صریر خوشش	زخمه نغمه رباب من است
خرقه صوفیان ازرق پوش	از هزار اطلس انتخاب من است
هر چه بیرون ازین بود کم و بیش	حاشه لله مهین عذاب من است
خدمت پادشاه که باقی باد	نه به بازوی خاک و آب من است
نیست مر بنده را زبان جواب	خانه و جای من جواب من است

در مرثیه ملك طغرل

نمونه اشعار :

ای دریغنا که ملك طغرل شاه ملکان
بی شه از خانه ایام برون شد راحت
بی شه از ساختن عود نمی ماند کنار
بی شه از مردی جویند و نیابند نشان
سحری بود ملك رفت به بستان بهشت
هر دو آرایش تختند و فروزنده تاج
گر فروریخت گل از گل بر ما ماند کلاب
رفت و شد مملکت از رفتن اوزیروز بر
بی شه از دیده توفیق برون رفت بصر
بی شه از سوختن تود جدا شد بجز
بی شه از راوی پر سند و نیابند اثر
زوبانده است چهارادو فروزنده پسر
هر دو شایسته ملك آیدو ولیعهد پدر
ورفرو رفت قمر ماند بجا نور قمر

رباعی

زلف تو هزار گونه شور انگیزد
وان روز که رنگ دلبری آمیزد
روزی که نه از بهر بلا برخیزد
دل دزدو جان رباید و خون ریزد

شهباشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سمائی مروزی : محمد عوفی در باب الالباب اسم اورا حکیم محمود ابن علی السمائی مروزی
نگاشته و نام اورا در سلك شعراي دوره اول سلجوقی جا داده است . و اشعار اورا چون
زمرد اصفرو یا قوت احمر عزیز و نایاب میدانند که اشعارى هم که ازو باقیست نماینده روانی
و سلاست شعر و لطافت غزل اوست ، سمائی با انوری معاصر بوده چنانچه انوری درین
مصرع نام اورا بخوبی یاد کرده است (چون سمائی هستم آخرگر نه همچون صابرم) و بقول
صاحب مجمع الفصحا سمائی با حکیم سوزنی غزنوی مهاجرات داشته است تاریخ تولد و حیات او
بطور وضوح معلوم نیست ولی از قراریکه امین احمد رازی اورا با سلطان سنجر

سلاجوقی ۵۱۱ - ۵۰۲ معاصر میدانند معلوم میشود که تازمان سنجر حتماً حیات داشته است.
نمونه اشعار :-

دل از کار خود آنکه بر گرفتم که با تو عشق بازی در گرفتم
زجان خویش دست آنکاه شستم که مهرت را چو جان در بر گرفتم
بساشبکز تو گرفتم رو بتابم چو زر آمد غمت از سر گرفتم

۵۰

معشوقه سروفا ندارد سرمایه بجز جفا ندارد
گر در نگر بر روی زیباش آن سرو روان روا ندارد

فتوحی مروزی :- عوفی در لباب اسم او را بسیاق ذیل ابوالدین شرف الحکما فتوحی المروزی نگاشته و مقام شاعریش را بدرجات بلندی می ستاید ، صاحب مجمع او را با سلطان سنجر ابن ملکشاه معاصر دانسته است فتوحی با ادیب صابر خصوصیت تام و دوستی زیادی داشته و به جهت یک دیگر اشعار دو ستاره ارسال می کرده اند با انوری معارض بوده و همه وقت در صدد ایذای او می برآمد چنانچه قطعه در هجو بلخ گفته و آنرا بنام انوری انتشار داد و انوری از جانب مردم بلخ اذیت ها کشید حتی بطور بسیار فضیحی او را در شهر بلخ تهنیت نمودند ، تاریخ وفات فتوحی بعد از سنه ۵۶۰ اتفاق افتاده . زیرا با انوری تا آخر وقت معارض بوده و باید که بگر مراسمات انتقاد آمیزی داشته اند و سنه وفات انوری علی التحقیق ۵۸۳ بوده است .

۵۰

شهاب الدین مروزی : ارباب تذکر اسم او را شهاب الدین ابوالحسن طلحه ضبط کرده اند ، مولد او شهر مرراست و بگفته امین احمد رازی در تذکره هفت اقلیم با سنجر ابن ملکشاه سلاجوقی ۵۱۱ - ۵۰۲ معاصر بوده است زیاد تر ازین شرح حال و سوانح زندگانی او روشن نیست بلکه قصاید و ایاتی هم از او باقی نمانده چنانچه عوفی می نویسد اشعار او آنچه قصاید

و مقطعات است نادر و کمیاب است اما اکثر نظم او رباعیات بوده است علاوه بر ١٧ رباعی که بنام او در باب ضبط است يك قطعه مرثیه که در رثاء سمانی مروزی شاعر همروز خویش سروده نیز مرقوم افتاده است .

رباعی

با درد شب دراز هم ساز منم با سوخته دل ساخته همراز منم
هر جانوری که در شب آواز دهد با و بنیاز دل هم آواز منم



نام لب تو نقش ننگین باید کرد زیر قدمت دیده زمین باید کرد
گفتی که سر تو دارم از عالم و بس ترسم که سر اندر سر این باید کرد



روزی بگلستان که خرامیدی مست از رنگ رخ تو گل یفتاد زدست
نظاره روی تو بود گل پیوست گل را تو چنان خوشی که ما را گل هست

پروین گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

دوش از تو دلم شاد شدای چشمه نوش و امشب زغم فراق آمد بخروش
چیزی که قیاس آن نشاید کردن یا محنت امشب است یا راحت دوش



ای عشق پر آشوب گناهم تو بسی وی چهره یار عذر خواهم تو بسی
روز جوانی که سیه شد زفراق ای موی سپید من گواهم تو بسی